

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### رکوع

جلسه‌ی قبل مشترکاتی را در بحث رکوع و سجود خدمت عزیزان عرض کردم و قول دادم بحث‌های اختصاصی رکوع را این جلسه بگویم.

وقتی در رکعت اول حمد و سوره‌ی نمازگزار تمام شد، یا در رکعت دوم، قنوت او تمام شد و در رکعت سوم و چهارم تسبیحات اربعه‌ی او تمام شد، آماده‌ی رفتن به رکوع می‌شود. ابتدا صورت عمل را عرض می‌کنم، تا کم‌کم به لایه‌های عمیق‌تر و آداب و اسرار عمل برسیم؛ چون عبادات یک شکل عملی دارند، که به آن احکام می‌گویند. اموری هم هست که اگر در مورد هر عبادت مراعات کنیم، عبادت غنی‌تر می‌شود؛ که به آن آداب می‌گویند. غایتی هم در هر عبادت وجود دارد، که به آن سرّ عبادت می‌گویند. پس عبادات احکام، آداب و اسرار دارند.<sup>۱</sup>

قبل از رفتن به رکوع، وقتی هنوز نمازگزار در حال قیام و ایستاده است، خوب است که «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید؛ یعنی با تکبیر به رکوع برود و موقع «اللَّهُ أَكْبَرُ» گفتن هم مستحب است دست‌ها را درحالی که کف آنها رو به قبله است، تا محاذات گوش بالا بیاورد و از زمانی که شروع می‌کند به بالا آوردن دست، «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید و وقتی دست به محاذات گوش رسید، «اللَّهُ أَكْبَرُ» تمام شود. یا اینکه دست را بالا می‌آورد، «اللَّهُ أَكْبَرُ» را می‌گوید و تا وقتی دست به پائین می‌رسد، «اللَّهُ أَكْبَرُ» او هم تمام می‌شود؛ و حالت سوم این است که در طی اینکه

---

۱. مهدی طیب، شراب‌طهور، ص ۲۷۳.

دست را بالا می‌آورد و به پایین برمی‌گرداند، «اللهُ أَكْبَرُ» بگوید. فرق نمی‌کند؛ هر کس به روشی عمل می‌کند. بعد از این «اللهُ أَكْبَرُ»، به رکوع می‌رود.

اینجا یک حکم شرعی و فقهی را بگوییم. یکی از چیزهایی که اگر در نماز ترک شود، نماز باطل است، قیام متصل به رکوع است. قیام متصل به رکوع یعنی چه؟ غالباً افراد به معنای درست آن توجه ندارند. حتی بعضی جاها دیده‌ام که مثلاً روحانی‌یی هم که آن را توضیح می‌دهد، اشتباه توضیح می‌دهد؛ یعنی او هم معنای قیام متصل به رکوع را نمی‌داندسته است. قیام متصل به رکوع این است که به رکوع رفتن نمازگزار بعد از حالت قیام باشد؛ یعنی از حالت ایستاده به رکوع برود. چه‌زمانی خلاف این قابل‌تصور است؟ فرض کنید نمازگزاری حمد و سوره‌اش را در رکعت اول خواند، اما یادش رفت رکوع را به‌جا بیاورد. برای سجده نشست؛ بعد یادش افتاد که رکوع را به‌جا نیاورده است. این فرد که می‌خواهد از حالت نشسته بلند بشود، حق ندارد نیم‌خیز، به حالت رکوع بلند شود. او باید کاملاً قیام کند، بایستد؛ آن‌گاه از حالت قیام خم شود و به رکوع برود. قیام متصل به رکوع این است که رکوع از حالت قیام آغاز شود و کسی که نشسته است، حق ندارد به حالت نیم‌خیز بلند شده و به رکوع بایستد؛ حتماً باید به‌طور کامل به حالت قیام بلند شود و بعد از آن به رکوع برود. به این قیام متصل به رکوع می‌گویند؛ که اگر کسی ترک کند، یعنی از حالت قیام به رکوع نرود، نمازش باطل است.

شکل ظاهری به رکوع رفتن چیست؟ نمازگزار خم می‌شود. بهتر است مردها دست‌ها را روی زانو بگذارند و خانم‌ها دست‌ها را بالاتر از زانو و قبل از رسیدن به آن، روی ران‌ها، بگذارند. دست‌ها را هم که گذاشتند، انگشت‌هایشان از هم باز باشد. زانو در حال رکوع

نشکند. بعضی‌ها زانوهایشان را می‌شکنند؛ در صورتی که باید از کف پا تا کمر، پا به صورت یک خطّ مستقیم باشد و از زانو نشکند؛ یعنی زانوها را کاملاً عقب بدهند و جلو نیاورند که بشکند. پشت را هم طوری خم کنند که کاملاً موازی با زمین شود. بعضی‌ها خیلی خم می‌شوند و پشتشان از طرف سر به سمت پایین سرازیر می‌شود؛ بعضی‌ها هم کم خم می‌شوند و پشتشان از طرف مقابل، به سمت پشت‌سرشان، سرازیر می‌شود؛ درحالی‌که پشت نمازگزار در حالت رکوع باید کاملاً موازی با زمین باشد. سرش را هم پایین نیندازد. گردن او به موازات پشتش باشد. نگاهش را هم موقع رکوع بین و وسط دوتا پاهایش، روی زمین بیندازد. خوب است دو پا موقع قیام تقریباً به اندازه‌ی یک وجب از هم باز باشد و به هم نچسبد، خیلی هم از هم باز نباشد. نگاهش را به همان محلی که بین دو کف پایش روی زمین است، بیندازد. نه به جلو و نه به جای دیگر نگاه کند؛ نگاهش به آنجا باشد. این شکل رکوع است.

قبل از ذکر رکوع، یعنی لا اقل یک‌بار «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» یا سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ»، عبارات دعایی هست که اگر کسی با آن آشنا باشد و بگوید، خیلی فضیلت دارد. اینها جزء آداب رکوع و اضافه بر احکام است. دعا این است: «اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ» خدایا! من تعظیم کردم و در برابر تو به رکوع رفتم. «وَ لَكَ خَشَعْتُ» و برای تو خشوع و خضوع ورزیدم. «وَ لَكَ أَسْلَمْتُ» و تسلیم تو شدم. «وَ بِكَ آمَنْتُ» و قلباً به تو ایمان آوردم. «وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ» و همه‌ی اعتماد، اتکاء و اتکالم را به تو دادم. «وَ أَنْتَ رَبِّي» پروردگار من تویی، خدایا! «خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ مُخِّي وَ عَصْبِي وَ عِظَامِي وَ مَا أَقْلَنَّهُ قَدَمَائِي غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ» خدایا! گوش، چشم، موها، پوست بدن، گوشت، خون، اعصاب، مغز و استخوان‌های من،

آنچه که گام من بر آن گذاشته شده و آن را طی کرده است و آنچه که از من طی شده و رفته است، همه‌ی اینها برای تو خاشعند و از اینکه در برابر تو کوچکی، کرنش، خضوع و خشوع می‌کنم، شرمنده نیستم. (چون انسان وقتی در برابر کسی خضوع می‌کند، احساس شرم می‌کند که من چرا باید جلوی این شخص کوچکی کنم؟) «و لا مُسْتَكْبِرٍ» در برابر تو سرکش و گردن‌کش هم نیستم. «و لا مُسْتَخْبِرٍ»<sup>۲</sup> و از اینکه در برابر تو خضوع و خشوع به-خرج می‌دهم، دل‌آزرده، خسته و ناخرسند هم نیستم.

مستحب است این دعا در حال رکوع و قبل از ذکر واجب آن خوانده شود. اگر هم کسی نخواند، ایرادی ندارد؛ چون واجب نیست و جزء آداب است.

بعد می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ». حداقل ذکر رکوع یک‌بار است، که واجب است؛ اما سه‌بار، پنج‌بار و تا هفت‌بار مستحب است تکرار شود.<sup>۳</sup> وقتی به احادیث معراج رسیدیم، امیدواریم امروز برسیم و یا اگر نرسیدیم و عمری بود، جلسه‌ی آینده خواهیم گفت، که این تکرارها چه معنایی دارد. انسان تا جایی که نشاط دارد این ذکر را تکرار کند؛ چون شرط اثر مثبت گذاشتن اعمال مستحب این است که انسان عمل را با نشاط، شوق، شادابی، ولع و عطش انجام دهد. هرزمان حالت ملالت ایجاد شد و شوق، اشتیاق، شادابی و طراوتی در آن عمل مستحب نبود، نباید آن را ادامه داد و باید قطع کرد. بنابراین تا حدی که فرد در حال رکوع شاداب است و شوق دارد، می‌تواند ذکر رکوع را تکرار کند؛

---

۲. مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۱۱ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۴۰ و ابن حبیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۲۰۷ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ و امام رضا علیه السلام، فقه المنسوب، ص

اما اگر امام جماعت بود، یک استثناء دارد. امام جماعت ذکر رکوع را بیش از سه بار تکرار نکند. چون ممکن است بین مأمومین افرادی باشند که توانایی جسمیشان اجازه ندهد با شادابی، بیش از این در حال رکوع بمانند و خسته و اذیت شوند. این از امام جماعت که تا سه بار می تواند ذکر رکوع را تکرار کند؛ اما کسی که فردی<sup>۱</sup> نماز می خواند، اگر پنج تا هفت بار تکرار کند، خیلی هم فضیلت دارد. امام جماعت دعای قبل از ذکر واجب رکوع را هم نباید بخواند؛ اما کسی که نماز فردی<sup>۱</sup> می خواند، خیلی فضیلت دارد که دعای قبل از ذکر واجب رکوع را بخواند.

انسان بعد از رکوع، سر از رکوع برمی دارد؛ به حال قیام برمی گردد و در حال قیام می گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»؛ یعنی خداوند شنید، یا گوش داد به کسی که او را حمد نمود. خدا حمد حامدان را شنید. اینکه این حرف یعنی چه؟ وقتی وارد شرحش شدیم، خواهیم دید که حرف عظیمی است. خوب است نمازگزار این را بگوید و اگر خواست ادامه دهد، بعد از «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، بگوید: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ تا خودش هم جزء حامدان در بیاید. گرچه در رکوع هم حمد کرد و گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»؛ اما بعد از گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، مستحب است بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَهْلِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ»<sup>۴</sup>؛ یعنی حمد مختص<sup>۴</sup> «الله» است که پروردگار جهانیان است. خدایی که اهل و سزاوار کبریا است (یعنی سروری آشکار و ظاهری) و سزاوار عظمت است (یعنی برتری باطنی) و سزاوار جود است (یعنی بخشندگی و سخاوت) و سزاوار جبروت است (یعنی

۴. مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۱۰ و کفعمی، مصباح، ص ۱۷ و طوسی، مصباح المتعجّد، ج ۱، ص ۳۸.

فرمانروایی بر همه‌ی خلائق با قدرت مطلقه). در رکوع رکعت آخر نماز خوب است علاوه بر ذکرهایی که خدمتتان عرض کردم؛ پس از اینکه صلوات می‌فرستید و می‌گویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، و اگر هم بخواهید صلوات را کامل و جامع بفرستید، بعد از آن بگویید: «وَ عَجَّلْ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَ فَرِّجْنَا بِهِمْ». خیلی خوب است انسان در رکوع آخرین رکعت نماز، بعد از صلوات بگوید: «وَ تَرَحَّمْ عَلَيَّ عَجْرًا وَ أَعِزَّنَا بِحَقِّهِمْ»<sup>۵</sup> خدایا بر عجز و ناتوانی ما ترحم کن و به حق پیامبر و خاندانش ﷺ به داد ما برس؛ دادرس ما باش و ما را یاری کن. «وَ تَرَحَّمْ عَلَيَّ عَجْرًا» خدایا! در این نماز همه‌ی تقلاهایم را کردم؛ اما می‌دانم نماز نشد. من عاجزم؛ نمی‌توانم؛ از من بر نمی‌آید آن‌گونه که زبیده و سزاوار توست، عبادت را به‌جا بیاورم. «تَرَحَّمْ عَلَيَّ عَجْرًا» به‌خاطر این عجز ما بر ما ترحم کن. «وَ أَعِزَّنَا بِحَقِّهِمْ» و به حق پیامبر و خاندانشان ﷺ دادرس، یار، کمک‌کار و فریادرس ما باش. خوب است این ذکر در رکوع رکعت آخر گفته شود.

این عمل رکوع بود، با برخی از مستحباتی که عرض کردیم.

اگر انسان رکوع را غنی، پر بار و تمام‌عیار به‌جا بیاورد، اثرش این است: از امام باقر نقل شده است که فرمودند: «مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ، لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَةٌ فِي الْقَبْرِ»<sup>۶</sup> کسی که در نمازهای خود رکوعش را کامل و تمام‌عیار به‌جا آورد، وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد، وحشت عالم

<sup>۵</sup> از دستورات حضرت حجّت ارواحنا فداه در تشرّف آیه‌الله نجفی مرعشی به محضر ایشان: احمد قاضی زاهدی، شیفتگان حضرت مهدی عج، ص ، به نقل از کتاب قبسات.

<sup>۶</sup> کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۲۱ و حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۶ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۰۷.

برزخ و تاریکی دل قبر سراغش نمی‌آید و از وحشت قبر و عالم برزخ مصونیت خواهد داشت.

برای چه رکوع به جا می‌آوریم و می‌خواهیم با رکوع چه بگوییم؟ بحث لایه به لایه سنگین‌تر می‌شود. اگر به سادگی بخواهیم بگوییم، سر رکوع پایداری بر مسیر ایمان در عین بروز سختی‌ها و مشکلات است. در روایت مفصلی منسوب به امیرالمومنین علیه السلام که روایت خیلی قشنگی است، حضرت اسرار همه‌ی نماز را فرموده‌اند. قسمت رکوع آن این است: «تَأْوِيلُ مَدِّ عُنُقِكَ فِي الرُّكُوعِ» تأویل اینکه گفتم در حال رکوع پشتت را صاف و موازی قرار بده، آنچنان که اگر قطره‌ی آبی بر پشتت بریزند، آن قطره به هیچ سمتی سر نخورد؛ نه به سمت جلوی سرت بیاید، نه به سمت پشت سرت برود؛ و علت اینکه در حالت رکوع این‌طور مستوی می‌شوی و گردنت را هم صاف و در امتداد بدنت می‌کشی؛ این است که: «تُحْطِرُ فِي نَفْسِكَ» این خطور را به جان و دل خودت می‌دهی که «آمَنْتُ بِكَ وَ لَوْ صَرَبْتَ عُنُقِي»<sup>۷</sup> خدایا! من دل به تو سپردم، ایمان به تو آوردم، ولو گردنم را هم بزنی. ( نمازگزار گردن خود را هم در امتداد پشتش صاف می‌کند، مثل کسی که می‌خواهند گردنش را بزنند.) ولو گردنم را هم بزنی، من دل از تو نمی‌کنم. به قول شاعر:

گردن نهادیم، الْحُكْمُ لِلَّهِ

گر تیغ بارد در کوی آن ماه

به قول شاعر:

۷. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۲۵۴ و محدث محدث نوری، مستدرک الوسائل الوسائل، ج ۴، ص ۱۰۸.

نیچم سر ز فرمانت، به تیغم گر زنی هر دم

مرا جان بهر آن باید، که قربان رَهتِ گردم

اصلاً جان من برای همین است. من سر نمی‌پیچم. به قول شاعر:

از تو ای دوست نَگسَلَم پیوند      گر مرا بَگسَلَنَد بند از بند

دو بیتی عربی‌یی وجود دارد که بیان حال حضرت اباعبدالله علیه السلام است. البته روایت و سخن خود حضرت نیست. منتهی<sup>۱</sup> بیان حال است که شاعری گفته است:

تَرَكَتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَ      وَ اَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ اَرَاكَ

ای خدا! همه‌ی خلق را در راه عشق تو رها و ترک کرده‌ام و در راه عشق تو و برای دیدار تو اعضای خانواده‌ام را هم به داغ یتیمی نشانده‌ام.

فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ اِزْباً      لَمَا حَنَّ الْفُوَادُ اِلَى سَوَاكَ<sup>۲</sup>

ای خدا! اگر مرا در راه عشق خودت ارباً ارباً و قطعه قطعه کنی، قلب من جز به سوی تو پَر نخواهد کشید.

شاعر گفت:

به تیغم گر گُشد، دستش نگیرم      و گر تیرم زند، منت پذیرم

یک معنای اولیه از رکوع همین پایداری در مسیر ایمان است؛ یعنی ای خدا! من بر سرِ ایمانی که آورده‌ام، ایستاده‌ام. هر سختی و دشواری‌یی بیاید، حتی اگر جانم بخواهد از دستم برود، دست از ایمانم نمی‌کشم و دل از تو نمی‌بُرم. کما اینکه وقتی انسان از رکوع سر برمی‌دارد و به حال قیام برمی‌گردد، همان‌طور که در حالت رکوع تواضع خود را در

۸. خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۳۴۰ و حائری محلاتی، لهوف منظوم، ص ۱۰۰.



برابر عظمت الهی ابراز کرد، در حال قیام بعد از رکوع هم ایستادگی در مسیر امتثال فرمان الهی و همین‌طور تواضع در برابر دستور خدا را با رفتار خود ابراز می‌کند. لذا در همان روایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «ثُمَّ تَأْوِيلُ رَفْعِ رَأْسِكَ مِنَ الرَّكْعَةِ» می‌دانی تأویل سر برداشتن تو از رکوع چیست؟ «إِذَا قُلْتَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۹</sup> تَأْوِيلُهُ الَّذِي أَخْرَجَنِي مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ» وقتی از رکوع سر برمی‌داری، یعنی این خداست که مرا از عدم خارج کرد، به من هستی بخشید و مرا به وجود آورد.

### حال درونی نمازگزار هنگام رکوع

وقتی نمازگزار به حال رکوع می‌رسد، خوب است عظمت و کبریایی حق را یاد کند و پستی هرچه غیر خدا را در برابر آن عظمت، به یاد خود بیندازد. توجه کند که در برابر عظمت لاهد حق متعال همه چیز کوچک و حقیرند و فانی خواهند شد و اگر عمیق‌تر بگوییم، فانی هستند. اینها را به یاد خود بیندازد. بعد دست‌ها را بالا بیاورد و بگوید: «اللَّهُ أَكْبَرُ» و به یک تعبیر در این «اللَّهُ أَكْبَرُ» از عذاب الهی به عفو الهی پناه ببرد و تابع و پیرو سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شود.

وقتی نمازگزار به رکوع رفت، باید رقت قلب داشته باشد و حال تواضع و خشوع را در خود تجدید و تقویت کند. در رکوع به قدرت الهی و حقارت و پستی خود در برابر پروردگارش توجه کند و با چنین حالی ذکر رکوع را به زبان بیاورد و در رکوع به سر ببرد و وقتی ذکر رکوع را می‌گوید، از خود خدا مدد بطلبد، که خدایا! به من کمک کن که در رکوع چنین

۹. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۲ و سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰.

حالی داشته باشم و این حال فروتنی، افتادگی و تواضع در پیشگاه تو را در جان و دلم ثابت بدار.

وقتی می‌گوید «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»، خصوصاً وقتی تکرار می‌کند، (تکرار، تلقین مکرر به خویش است و مایه‌ی باور و تثبیت حقیقتی است که انسان تکرار می‌کند.) شهادت به تسبیح و تنزیه الهی و عظمت و کبریایی حق می‌دهد و ستایش و حمد الهی را ابراز می‌کند. نمازگزار وقتی اینها را می‌گوید، باید چنین حالی را در جان و دل خود هم داشته باشد و با چنین توجه و حالی، ذکر رکوع را به زبان جاری کند. حقیقت تسبیح، تعظیم و تحمید را در قلب خود داشته باشد و با چنین حقیقت قلبی‌یی، ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» را به زبان جاری کند. هرچه انسان ذکر رکوع را بیشتر تکرار کند، حال خشوع در او بیشتر می‌شود و جایگاهش پیش خدا رفعت بیشتری پیدا می‌کند و بالاتر می‌رود.

هنگامی که سر از رکوع برمی‌دارد، در حالی سر از رکوع بردارد، که به رحمت الهی امیدوار است. امیدوار باشد که خدا تسبیح، تعظیم و تحمید او را شنید و پذیرفت و با گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» این امید را به خود تلقین و به جان خود تزریق کند و بعد حمد خدا را به جا بیاورد و بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

یک معنای دیگر گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» قبل از رکوع، می‌تواند این باشد که خدا بزرگتر از آن است که بتوان آن‌طور که سزاوار اوست، او را عبادت کرد. معانی دیگری هم دارد، که به تدریج اشاره می‌کنم. «اللَّهُ أَكْبَرُ» یعنی خدا بزرگتر از آن است که بتوان آن‌طور که سزاوار و شایسته‌ی اوست، عبادت او را به جای آورد؛ یعنی نوعی اظهار عجز در برابر خداست. هنگام تکبیر قبل از رکوع هم، که دست‌ها را بالا می‌برد، از اعتقاد برخلاف این گفته،

تَبَرِّي می جوید؛ یعنی از این تصوّر که آن گونه که حقّ خدا و زیبنده و سزاوار اوست، بتوان عبادتش را به جا آورد؛ یا از اینکه خدای ناکرده تصوّر کند این عبادتی که من به جا می آورم، حقّ خدا را ادا می کند. «اللَّهُ أَكْبَرُ» که می گوید، این عقیده، تصور و تفکر خلاف را با حرکت دست خود هم به دور و پشت سر می اندازد، این را که در عبادت برای خودش حول و قوّه‌ای قائل باشد، گمان ببرد که این من هستم که عبادت می کنم و در عبادت کردنش خودی ببیند.

حالت قیام چه حالی است؟ حالت قوّت. کسی که قوی است، برپا می ایستد. حالت استقامت و قدرت است. از این حالت قوّت و قدرت، به حالت رکوع می رود، که حالت حاکی از تواضع و فروتنی است. وقتی قیام کرد، ممکن بود از قیام، نوعی ابراز وجود و احساس قدرت و توانایی فهمیده شود؛ اما اکنون که به رکوع می رود، تواضع می کند و به حالت تواضع و فروتنی درمی آید.

تسبیحی هم که در حال رکوع می گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» یا «سُبْحَانَ اللَّهِ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ؛ سُبْحَانَ اللَّهِ» همان صفات جلالیه‌ی حقّ است که صفات سلبی است. به تعبیری صفات جلالیه ناظر بر صفات سلبی است. یعنی همه‌ی نقص و عیب‌ها را از خدا سلب می کنیم. عیب‌ها و نقص‌ها هم به محدودیت برمی گردند. محدودیت علم، محدودیت قدرت، محدودیت سخاوت، محدودیت غنا، محدودیت توانایی و امثال آن، عیب و نقص است. بنابراین سلب به حدود و محدودیت‌ها برمی گردد. ما محدودیت‌ها را از خدا نفی می کنیم؛ چون عیب‌ها ناشی از محدودیت، کم‌داری و نداری هستند.

وقتی این محدودیت‌ها را از خدا سلب می‌کنیم، در حقیقت سلب‌ها را سلب می‌کنیم؛ چون خدا محدودیت ندارد. سلبِ سلب‌ها معنایی جز سعه‌ی الهی ندارد؛ یعنی خدا نامحدود است و قدرت، رحمت، علم، غنا، غفران، کرم و همه‌ی کمالات و هستی‌اش هم نامحدود است. پس تسبیح به این معنا به همان صفاتی برگشت که تحمید و ستایش خدا هم به آن برمی‌گردد؛ چون حمد برای صفات جمالیه، ستودن دارایی‌هاست. تنزیه نفی‌نداری‌ها بود و نفی‌نداری‌ها هم به دارایی‌ها برگشت؛ پس تسبیح به همان صفاتی برمی‌گردد که خدا به خاطر آن صفات مورد حمد، مدح و شکر قرار می‌گیرد. لذا در اغلب موارد مثل ذکر رکوع و ذکر سجده، تسبیح همراه با تحمید می‌آید و نمازگزار می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ»؛ «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ». در قرآن هم خدا فرمود: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ»<sup>۱۰</sup>؛ یعنی تسبیح و حمد با هم آمد؛ چون اینها مآلاً به صفات جمالیه‌ی حق برمی‌گردد؛ یعنی صفات و کمالاتی که خدا دارای آنها است.

تسبیح به صورت مطلق، (یعنی تنزیه به صورت مطلق) این است که عبد قلباً همه‌ی نقایص را با همه‌ی اشکال و وجوهش، از ذات حضرت حق نفی کند و خدا را از آن منزّه بداند و اگر این‌گونه باشد، طبیعتاً به مقتضای آن، خود عبد هم به صفات کمالیه متّصف می‌شود؛ چون حق دارای همه‌ی کمالات است و به‌موجب تسبیحی که عبد می‌کند، همه‌ی نقایص، معایب و حدود را از او نفی می‌کند، یعنی واجد بودن همه‌ی کمالات را برای او اقرار می‌کنی و خودت هم آینه‌ی او می‌شوی و کمالات در وجود تو تجلّی می‌کند.

---

۱۰. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۸ و سوره‌ی نصر، آیه‌ی ۳.

بنده‌ای که این‌طور تسبیح حق را بگوید، به مراتب کمال می‌رسد. کسی که تسبیح حق را می‌گوید؛ یعنی می‌گوید هیچ نفع و ضرری جز از جانب خدا نیست. همین جمله‌ی زیبای مناجات شعبانیه که: «بِيَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَقْصِي وَ ضَرِّي»<sup>۱۱</sup> لذا در افعال خود غیر-خدا را نمی‌بیند و در افعالش غیرخدا مدّ نظرش نیست. اخلاص و صدق که این‌همه در سلوک مهم است، چیزی جز این نیست؛ چون انسان زمانی دروغ می‌گوید و ظاهرسازی و ریاکاری می‌کند، که غیرخدا را در عالم کارهای ببیند و بخواهد نظر دیگری را جلب کند؛ اما وقتی غیرخدا را کارهای ندید، برای چه عملش را به دیگران نشان بدهد؟ مگر از دیگران کاری برای من برمی‌آید که در صدد باشم عمل مرا ببیند و به من بین خوش‌بین شوند. وقتی خوشبین شدند، کاری از آنها برای من بر نمی‌آید! پس چرا حيله‌گری کنم؟ چرا سالوس به خرج بدهم؟ چرا ظاهرسازی کنم؟ صدق و اخلاص میوه‌ی این است. کسی که در مقام تسبیح است، این اولین خصوصیت مثبتی است که از آن برخوردار می‌شود. دوم. یقین دارد که اولاً خدا به مصلحت او آگاه‌تر از خود اوست و به مصلحت او علم کامل و مطلق دارد. ثانیاً اینکه خدا به او عنایت، محبت و لطف دارد و ثالثاً خدا در عملی کردن آنچه به مصلحت او تشخیص داده است و محبت او هم اقتضاء می‌کند تا در مورد او عملی کند، قدرت کامل دارد. این سه نکته‌ی مهم را باور دارد و وقتی باور داشت، هرچه پیش می‌آید و رخ می‌دهد را کار خدا می‌بیند؛ هرچه خدا می‌کند را هم مصلحت و خیر محض

۱۱. سید بن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال مشترک-

می‌بیند؛ لذا تسلیم خدا می‌شود؛ پذیرای آنچه که خدا می‌کند، می‌شود؛ در برابر خدا تسلیم می‌شود؛ فقط به خدا تکیه می‌کند و به آنچه خدا می‌کند، راضی می‌شود.

سوم. در تسبیح خود خدایی را تسبیح می‌کند که نیازی به شریک ندارد و در وجود خود و حتی<sup>۱</sup> در وهم و عقل ما قابل تجزیه و تقسیم نیست؛ لذا کسی که اهل تسلیم است، توحید را به معنای واقعی باور می‌کند؛ یعنی نه شریکی در واقعیت برایش قائل است، نه وحدت او را وحدت قابل تکرار می‌داند؛ یعنی خدا را أَحَدی الْمَعْنَى<sup>۱</sup> می‌داند. گاهی می‌گوییم اینجا یک نفر وجود دارد؛ اما این مانع نمی‌شود که تصور کنیم زمانی هم بتواند دو نفر باشند؛ اما گاهی می‌گوییم «أَحَد». «أَحَد» یعنی یکی‌یی که دوتایی برایش قابل تصور نیست؛ بی‌نهایت مطلق و صرف‌الوجود. بنابراین تسبیح مطلق مستلزم اعتقاد قلبی به کمال پروردگار از جمیع وجوه است و اقتضای این تسبیح گفتن، این است که همه‌ی حرکات و سکانات انسان هم برخواسته از چنین اعتقاد و باوری باشد. این تسبیح مطلق است.

در تسبیح مقید، که تسبیح ناظر بر امر خاصی است، همه‌ی این کمالات در محدوده‌ی قید مطرح خواهد بود. در تسبیح رکوع و تسبیحی که انسان هنگام رکوع می‌گوید، ذات مقدس حق را از اینکه در حول، قوه و اراده‌اش شریکی داشته باشد، مبرا می‌داند. حول و قوه را مختص حق می‌داند. می‌گوید خدا شریکی ندارد و وجود، هستی و اراده را هم مختص حق می‌داند.

انسانی که اهل تسبیح نیست، چگونه است؟ اسباب و وسایل را در زندگی خود مؤثر می‌داند. مثلاً این فرد، آن شخصیت، پول، پارتی، زرنگی، هوشمندی و ترفند را مؤثر

می‌داند. دارو را به منزله‌ی شافی، غذا را به منزله‌ی سیرکننده و تلاش و تقلای خود را به منزله‌ی سبب رزق مؤثر می‌داند. کسی که اهل تسبیح نیست، این‌طور نگاه می‌کند؛ اسباب و وسایل را در زندگی خود مؤثر می‌داند و در کارها به تدبیر، حول و قوه، تشخیص، توانمندی، زرنگی و هوشمندی خود اتکا می‌کند و اتکایش به خودش خواهد بود. چنین شخصی هر قدر هم رکوعش را طولانی کند و به جای یک‌بار، نه سه‌بار، نه پنج‌بار، نه هفت‌بار، بلکه صدبار هم ذکر رکوع را تکرار کند، حقیقت رکوع را به جا نیاورده است. حقیقت رکوع همان بود که عرض کردیم. ولو صدبار ذکر را تکرار کرده باشد، خدا را به تسبیح رکوعی تسبیح و تنزیه نکرده است.

راکع حقیقی حول و قوه‌ای برای خودش و دیگران قائل نیست. حول و قوه را مال خدا می‌داند و بس. در عالم فاعل و مؤثری غیر خدا قائل نیست. چنین شخصی رزق را نتیجه‌ی تلاش خود و کسب خود را سبب رزق نمی‌داند؛ بلکه رزاق را خدا می‌داند؛ لذا چنین فردی حرص ندارد، چون رزاق را خدا می‌داند و می‌داند که خدا به مقداری که مصلحت بنده است، به او رزق خواهد داد و تضمین هم کرده است به او رزق برساند: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»<sup>۱۲</sup>؛ لذا حرص ندارد؛ تقلای بی‌خودی نمی‌کند؛ خدایی نکرده به مال حرام و شبهه‌ناک نزدیک نمی‌شود. اگر هم دنبال کار، کسب و شغلی می‌رود، به این نیت نیست که کار من سبب رسیدن رزق به من است؛ بلکه می‌رود کار می‌کند، چون خدا امر کرده است کار کن؛ چون خدا انسان تلاشگر را می‌پسندد؛ چون خدا و اولیای او انسان

---

۱۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

عاطل، باطل و سربار دیگران را دوست نمی‌دارند. به نیت اطاعت فرمان خدا در پی کار کردن می‌رود؛ نه به این گمان که کار من سبب رزق و روزی من است. در زندگی‌اش، اگر می‌دهد، برای خدا می‌دهد؛ اگر نمی‌دهد، برای خدا نمی‌دهد؛ اگر می‌گیرد، از خدا می‌گیرد. خدا هم ولایت چنین بنده‌ای را به‌دست می‌گیرد؛ تدبیر امور او را خود خدا عهده‌دار می‌شود و او را به دیگری وا نمی‌گذارد.

بعد از خضوع، خشوع و تواضعی که نمازگزار در رکوع، در برابر پروردگار ابراز کرد؛ سر برداشتن از رکوع و ایستادن یعنی اکنون در برابر دشمنان خدا قد علم می‌کند، گردن‌افرازی می‌نماید و به رویارویی با دشمنان خدا، تمام قد جلوی آنها می‌ایستد.

بعد از رکوع، اکنون که ایستاد، چرا دوباره «اللَّهُ أَكْبَرُ» می‌گوید؟ خصوصاً دست‌ها را هم بالا می‌برد؟ به خاطر اینکه در این ایستادن، از اینکه در برابر دشمنان خدا تواضع، فروتنی و ضعف نشان دهد، تبری می‌جوید. با حرکت دست خود تواضع در برابر دشمنان خدا را پشت سر می‌اندازد. سپس به این امید که این خضوع، خشوع، تسبیح، تعظیم و تحمیدش در رکوع، مورد قبول حضرت حق قرار گرفته باشد و با حول و قوه‌ی الهی بتواند بر دشمنانش غالب شود، با این حال، روحیه و امید، می‌گوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»: کسی که حمد خدا را به‌جا آورد، خدا حمد او را شنید و به آن گوش داد. «أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ» خدایی که اهل کبریا، عظمت، جود و جبروت است. یعنی بعد از اینکه در برابر دشمنان خدا قد افراشت، به‌خاطر اینکه نکند باز منم بزند، که من قد افراشتم؛ و خودی ببیند یا خدای ناکرده غروری سراغش بیاید، «اللَّهُ أَكْبَرُ» می‌گوید. همین‌طور که می‌گوید: «أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظَمَةِ»، کبریا و عظمت خدا را به یاد خود می‌آورد و می‌گوید: خدا



اهل کبریا و عظمت است؛ من کسی نیستم؛ چیزی نیستم؛ ولو در برابر دشمنان خدا قد  
افراشتم و در برابر آنها مقاومت و قیام کردم، اما من کسی نیستم؛ اوست که اهل کبریا و  
عظمت است؛ تا از خودبزرگ‌بینی در اثر غلبه بر دشمنان خدا مصون بماند.  
امیدواریم خدای متعال ما را اهل رکوع، خضوع، خشوع، تسبیح، تعظیم، تحمید و از  
مصلین واقعی قرار دهد و ما را به حقیقت صلاة، که وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام است،  
واصل بگرداند، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ